

می‌کردند، سربازان پروسی نبودند، بلکه کارگران پارسی بودند. در طول مدت محاصره حرامیان آدمکش طرفدار بناپارت، که تروشو عاقلانه فرماندهی ارتش پاریس را به آنان سپرده بود، در مکاتبات دوستانه خویش با هم، در باب این مضحکه موسوم به دفاع، شوخی‌های مایه‌داری با یکدیگر رد و بدل کردند (به عنوان مثال، به مکاتبات آلفونس سیمون گیود (A. Simon-Guiod)، سرفرمانده توپخانه ارتش دفاعی پاریس و دارنده صلیب بزرگ لژیون دونور، با سوزان (Suzanne)، ژنرال لشکر توپخانه، که توسط روزنامه رسمی کَمون منتشر شده است، نگاه کنید.) نقاب مردم‌فریبی سرانجام در ۲۸ ژانویه ۱۸۷۱ از چهره این گروه برداشته شد. حکومتی که خود را حکومت دفاع ملی می‌نامید، به راستی با بیباکی تمام به قعر فرومایگی سقوط کرد و با تسلیم پاریس به دشمن نشان داد که همانا حکومت زندانیان بیمسارک بر فرانسه است، و نقشی آن چنان حقیرانه را پذیرفت که حتی خود لوئی بناپارت در سدان، با نفرت تمام از پذیرفتن آن خودداری کرده بود. بسی غیرت‌های اهل تسلیم، در فرار

۱. اشاره به نامه‌ای است که در تاریخ ۱۲ دسامبر ۱۸۷۰ نوشته شده و در شماره ۲۵ آوریل روزنامه رسمی کَمون به شرح زیر آمده است: «بین جوان‌هایی که به عنوان کمک برای ما فرستاده‌اند، هتزل (Hetzl) مورد نظران را، که سفارش کرده بودید، نیافتم. فقط یکی بود به اسم هسل (Hessel)، آیا همین است؟»

بی رودریاستی به من بگویید چه می‌خواهید تا همان کار را انجام بدهم. این جوان را به ستاد خودم خواهم برد، ولی در آنجا، چون کاری ندارد، حوصله‌اش سر خواهد رفت، یا می‌خواهید که به مون والرین (Mont Valérien) بفرستمش که خطرش برای وی از پاریس کمتر است (این از نظر پدر و مادر) و ظاهراً این خواهد بود که توپ شلیک می‌کند، چون توپی است که به روش نوئل (Noël)، به هوا شلیک خواهد شد. شما باید چاک دهن را واکنید

دوست شما، گیود

ونوئلی که ظاهراً توپ شلیک می‌کرد اما به هوا، در طول محاصره، فرمانده توپخانه مون والرین بود.

سراسیمه وار خویش [از پاریس] به سوی ورسای، پس از ۱۸ مارس، دلایل مکتوب خیانت خود را در دست پاریسی ها به جای گذاشتند، و برای آن که این دلایل را از بین ببرند، چنانکه خود کمون خطاب به اهالی ولایات اعلام داشت، «مردمی بودند که بعید نبود دست به کاری بزنند که پاریس به ویرانه‌ای در دریای خون تبدیل شود».

ولی، برخی از اعضاء رهبری‌کننده حکومت دفاع ملی، برای پای فشردن در راه رسیدن به چنین هدفی، علاوه بر آن چه گفته شد، دلایل خاص خود را هم داشتند.

آقای میلییر (Millière)، یکی از نمایندگان پاریس در مجلس ملی، که بعد به دستور صریح ژول فاور تیرباران شد، اندکی پس از اعلام ترک مخاصمه [از سوی سران حکومت دفاع ملی]، به انتشار یک رشته از اسناد حقوقی اصیل دست زد که ثابت می‌کردند ژول فاور هم‌خوابه غیر عقده‌ی همسر مردی می‌خواه ساکن الجزیره است، و در طی سال‌های سال، با جعل بیباکانه اسناد توانسته است کاری کند که، به نام فرزندان غیر شرعی اش از آن زن، خود را وارث املاک مهمی جا بزند که با تصرف آن‌ها بتواند به ثروتی هنگفت دست یابد، و چون اولاد شرعی و قانونی آن زن، که وارثان مشروع آن ثروت بوده‌اند، از وی به دادگستری شکایت می‌برند، همین آقای فاور فقط با توسل به همدستی دادگاه‌های بناپارتمی موفق شده است از آبروریزی خود جلوگیری کند. و از آن جا که از شر یک چنین اسناد حقوقی سفت و سختی<sup>۱</sup> به این آسانی نمی‌شد خلاص شد، ژول فاور، با همه قورخانه بلاغت‌اش، ترجیح داد که، برای اولین بار در

۱. these dry legal documents که مترجم یا مترجمان فرانسوی، در چاپ Editions Sociales به ces documents juridiques plein de sécheresse ترجمه‌اش

زندگی‌اش، جلوی زبان‌اش را بگیرد و سکوت اختیار کند تا روزی که جنگ درگیر شود و آن‌گاه شروع کند به دیوانه‌وار متهم کردن مردم پاریس به عنوان دار و دسته‌ای از جنایتکاران محکوم به اعمال شاقه که از زندان در رفته‌اند و حالا به شورشی کامل بر ضد اصول خانواده، مذهب، نظم و مالکیت دست زده‌اند. همین جناب جاعل کلاه‌بردار، پس از ۴ سپتامبر، در حالی که هنوز به زحمت به قدرت دست یافته بود، [با استفاده از موقعیتی که به دست آورده بود] افرادی چون پیک (Pic) و تائوفر (Taillefer) را، که به جرم جعل سند، در همان دوران امپراتوری، در جریان قضیه رسوایی آور اتاندارد (Etendard)، به زندان محکوم شده بودند آزاد کرد و مانند سگ‌ها را به جان مردم انداخت. یکی از این دو تن، یعنی تائوفر، که جرأت کرد و در دوره کمون به پاریس پا گذاشت، بیدرنگ دستگیر و روانه زندان شد؛ و همین بود که باعث شد ژول فاور در پشت میز خطابه مجلس یقه بدرد که پاریس اکنون سرگرم آزاد کردن همه ارادلی است که قرار بود به دار آویخته شوند.

ارنست پیکارد (Ernest Picard)، این جو میلیر<sup>۱</sup> حکومت دفاع ملی، که خودش عنوان وزیر داخله جمهوری را به خودش داد، در حالی که بیهوده به هر دری زده بود تا وزیر داخله دوران امپراتوری شود، برادر آدمی به نام آرتور پیکارد (Arthur Picard) است، که به اتهام کلاه‌برداری از بورس پاریس اخراج‌اش کردند (به گزارش شهربانی پاریس در تاریخ ۱۳ ژوئیه ۱۸۶۷ نگاه کنید) و بنا به اعتراف شخص خودش محکوم به دزدی ۳۰۰,۰۰۰ فرانکی از دوره مدیریت‌اش در یکی از شعبه‌های بانک

۱. Joe Miller، بازیگر انگلیسی اوائل قرن هیجدهم که نقش‌های متعددی در تئاتر Drury Lane در لندن بازی کرد. نام او مترادف شوخی‌ها و «جوک»‌های کهنه و قدیمی است.

سوسیته ژنرال، در شماره ۵، کوچه پالسترو (Palestro) گردید (به گزارش شهربانی پاریس در تاریخ ۱۱ دسامبر ۱۸۶۸ مراجعه کنید). همین آرتور پیکارد، به دستور ارنست پیکارد، به مدیریت روزنامه‌اش با نام *رای دهنده آزاد* (*Electeur libre*) منصوب شد. در حالی که عامه دلالان بورس از دروغ‌های رسمی روزنامه آقای وزیر گیج و گمراه شده بودند، آرتور مرتب میان داخله و بورس در رفت و آمد بود تا اخبار مربوط به گرفتاری‌ها و شکست‌های ارتش‌های فرانسوی را به قیمت خوب در بازار آب کند. تمامی مکاتبات مالی این دو برادر شریف هم البته به دست مبارزان کمون افتاد.

ژول فری (Jules Ferry)، این وکیل مدافع آس و پاس پیش از ۴ سپتامبر، در دوران محاصره پاریس شهردار این شهر بود و با شیادی و کلاهبرداری توانست از قحطی حاکم بر شهر ثروتی برای خود بسازد. اگر روزی برسد که این شخص برای پاسخگویی در مورد کیفیت بد اداره شهر احضار شود، همان روز محکومیت‌اش نیز خواهد بود.

این افراد از کسانی بودند که اجازه مرخصی موقت‌شان [از زندان] فقط برای خانه خراب کردن پاریسی‌ها به دست‌شان می‌رسید، این‌ها درست همان افرادی بودند که بیسمارک به آن‌ها نیاز داشت. پس از چند روزی از بُر زدن و این دست و آن دست کردن، موقعی فرا رسید که تی‌یر، که در این مدت در پس پرده همه چیز را هدایت می‌کرد، سرانجام به عنوان رئیس حکومت سر و کله‌اش پیدا شد، با عده‌ای از همان مرخصی موقت گرفته‌ها به عنوان وزیر.

تی‌یر، این کوتوله دهشتناک، همان موجودی است که بورژوازی

۱. their Tickets-of-leave. منظور مارکس اشاره طنزآمیز به سوابق دزدی و جنایت این افراد است که از نظر او قاعدتاً می‌بایست در زندان باشند. م

فرانسه را، از نیم قرن پیش تاکنون، زیر سیطرهٔ جاذبهٔ خودش گرفته، زیرا وجود او کامل‌ترین وجه بیان فکری فساد خاص این طبقه است. او، پیش از آن که دولتمدار شود، به عنوان مورخ، تسلطش بر دروغگویی و ژاژخایی را به اثبات رسانده بود. اگر کسی به وقایع زندگی خصوصی این موجود پردازد در واقع تاریخ بدبختی‌های فرانسه را خواهد نوشت. او که پیش از ۱۸۳۰ از متحدان جمهوریخواهان بود، در دورهٔ لوئی فیلیپ به کابینه راه یافت و بدین سان به حامی خودش، لافیت (Lafitte) خیانت کرد. او با به راه انداختن شورش‌هایی بر ضد روحانیت، شورش‌هایی که طی آنها کلیسای سن ژرمن لوسروآ (Sait-Germain-l'Ausserois) و اسقف‌نشین غارت شدند، و با قبول نقش جاسوسی در لباس وزارت، سپس نقیض ماما - زندان یان برای دوشس دوبری<sup>۱</sup> توانست دل پادشاه را به دست آورد. قتل عام جمهوریخواهان، در کوچهٔ ترنسنون (Transnonin)<sup>۲</sup>، و گذراندن قوانین بیشرمانهٔ سپتامبر علیه مطبوعات و حق تأسیس انجمن‌ها، که پس از آن قتل عام اتفاق افتاد، کار خود او بود. هنگامی که در ماه مارس ۱۸۴۰ از زیر آب، با عنوان رئیس کابینه وزراء، به روی آب آمد، با نقشه‌ای که برای ایجاد استحکامات در پاریس پیشنهاد کرد همهٔ فرانسویان را شگفت زده کرد. او، در جواب جمهوریخواهانی که بر ضد این نقشه مبارزه می‌کردند و آن را نوعی توطئهٔ جنایتکارانه بر ضد

۱. duchesse de Berry (۱۸۷۰-۱۷۹۸) از خانوادهٔ بورژن در ناپل، مادر دوکی بوردو (Bordeaux) (که با عنوان کنت دوشامبور مدعی لژیتمپستی تاج و تخت فرانسه بود)، در ۱۸۳۲ کوشید ناحیهٔ واند (Vandée) را بر ضد لوئی فیلیپ [پادشاه فرانسه] بشوراند؛ در نانت (Nantes) توقیف و در بلی (Blaye) زندانی شد و در همان زندان بود که دختری به دنیا آورد.

۲. سرکوب وحشیانهٔ شورش جمهوریخواهان دموکرات در ۱۸۳۴، در پاریس، که دنبالی آن قتل عام مردم بی‌سلاح مرکب از زنان و کودکان پیش آمد.

آزادی پاریس می‌شمردند، از بالای میز خطابه مجلس، چنین گفت:  
 یعنی چه! چه طور می‌شود تصور کرد که ایجاد چند تا  
 استحقاقات می‌تواند به آزادی لطمه وارد کند! این حرف، در  
 درجه اول افترا زدن به حکومت است - حالا هر حکومتی  
 باشد - که بگوییم یک روز برای حفظ خود از این استحقاقات  
 استفاده کند و پاریس را زیر بمباران بگیرد... اگر چنین کند،  
 [ماندن چنین حکومتی] پس از پیروزی صد بار مشکلتر از پیش  
 از آن خواهد شد.

البته، هیچ حکومتی هرگز نمی‌توانست جرأت کند لوله‌های توپ این  
 استحقاقات را متوجه پاریس کند، مگر همان حکومتی که قبلاً این  
 استحقاقات را تحویل پروس می‌داد.

هنگامی که شاه بومبا، در ژانویه ۱۸۴۸، به پالرم (Palerme) دست  
 انداخت، تی‌یر، که آن زمان مدت‌ها بود که به کار وزارت مشغول بود،  
 دوباره از مجلس نمایندگان سر در آورد. و گفت:

می‌دانید، آقایان، در پالرم چه می‌گذرد. همه شما با شنیدن  
 خبر این که شهر بزرگی به مدت چهل و هشت ساعت زیر  
 بمباران قرار گرفته [به زبان پارلمانی] از دهشت تکان  
 خورده‌اید. این بمباران را چه کسی انجام داد؟ آیا دشمن خارجی،  
 به نام استفاده از حقوق جنگی، این کار را کرده است؟ نه، آقایان،  
 بمباران را خود حکومت انجام داد، و چرا؟ برای این که این شهر  
 بی‌نوا خواستار حقوق خودش بوده. و برای درخواست همین  
 حقوق، جوابی که شنیده چهل و هشت ساعت بمباران بوده  
 است. اجازه بدهید در این جا به افکار عمومی اروپا متوسل  
 شوم. این خدمت بزرگی به بشریت است که بخواهیم از پشت

۱. فردیناند دوم پادشاه ناپل ملقب به King Bomba، به خاطر بمباران دیوانه‌وارش روی  
 پالرم و مسینا، در سپتامبر ۱۸۴۸، برای سرکوب انقلاب [نقل از متن انگلیسی].

این میز خطابه که شاید بزرگترین آن در اروپا باشد حرف‌هایی [[واقعا هم حرف‌ها]] را بر ضد این گونه اعمال بزنیم... هنگامی که نایب‌السلطنه، اسپارترو (Espartero)، که خدماتی هم به کشورش کرده بود [[خدماتی که آقای تی‌یر هرگز به کشورش نکرده]] خواست، برای سرکوب یک شورش، بارسلون (Barcelon) را بمباران کند، در همه کشورها، در همه احزاب، فریاد عمومی مردم از خشم و اعتراض بلند شد.

هیجده ماه بعد از این نطق، آقای تی‌یر از افسار گسیخته‌ترین مدافعان بمباران رم توسط ارتش فرانسه بود.<sup>۱</sup> گویا اشتباه شاه بومبا فقط این بوده که چهل و هشت ساعت بیشتر بمباران نکرده است.

تی‌یر، چند روزی پیش از انقلاب فوریه، که از تبعید طولانی دور از قدرت و مزایای آن که گیزو (Guizot) وی را بدان محکوم کرده بود برآشفته و خشمگین بود، و شامه‌اش بوی شورشی مردمی را در آینده نزدیک احساس می‌کرد، به سبک شبه قهرمانانه‌ای که باعث شده وی را به لقب میرابو - سوسکه<sup>۲</sup> ملقب کنند، در مجلس نمایندگان چنین اظهار داشت:

من از مدافعان انقلاب ام، چه در فرانسه، چه در اروپا، امیدوارم که حکومت انقلاب در دست افراد معتدلی بماند؛ ولی، اگر همین حکومت به دست افراد پر شورش و بیفتد، حتی اگر رادیکال‌ها هم باشند، من از آرمان خودم برای این امر دست نخواهم کشید. من همچنان از مدافعان انقلاب خواهم بود.

انقلاب فوریه پیش آمد. به جای آن که بر اثر این انقلاب، چنانکه تی‌یر

۱. برای حمایت از پاپ در مقابل انقلاب ایتالیا، ارتشی از فرانسه، در آوریل ۱۸۴۹، مامور شده بود که رم را بمباران کرد.

۲. در اصل Mirabeau-mouche (یعنی میرابو - مگس). م

کوتوله آرزویش را داشت، کابینه گیزو جای خود را به کابینه تی‌یر بدهد، لوئی فیلیپ [پادشاه]، جای خود را به جمهوری داد. تی‌یر، در نخستین روزهای پیروزی مردم، با دقت تمام مخفی بود و آفتابی نمی‌شد، چون نمی‌دانست که کارگران آن چنان نسبت به او سرشار از تحقیر هستند که کاری به کار او نخواهند داشت. با این همه، با وجود شجاعت افسانه‌ای‌اش، همچنان از ظاهر شدن در انظار عمومی پرهیز می‌کرد تا این که کشتار ژوئن [۱۸۴۸] زمینه را صاف کرد تا او هنر خودش را نشان بدهد. این جا بود که تی‌یر به مغز هدایت‌کننده «حزب نظم» و جمهوری پارلمانی آن تبدیل شد، و این در واقع دوره بینایی از فرمان‌روایی بود که طی آن همه جناح‌های رقیب از طبقه حاکم دستجمعی سرگرم توطئه بودند تا مردم را در هم بشکنند، و [از سوی دیگر] به جان همدیگر افتاده بودند تا هر کدام سلطنت مطلوب خود را بر سر کار بیاورند. آن روز هم مانند امروز، تی‌یر بر ضد جمهوریخواهان افشاگری می‌کرد و آنان را تنها مانع تحکیم جمهوری می‌شمرد؛ آن روز هم مانند امروز، او روی سخن‌اش با جمهوری بود و عین جلاد خطاب به دون کارلوس<sup>۱</sup> (Don Carlos) چنین می‌گفت: «می‌خواهم سرت را ببرم، ولی این به نفع خودت است.» امروز نیز مانند آن روز، تی‌یر خواهد توانست، فردای روز پیروزی، فریاد بر آورد: امپراتوری ساخته شد. با وجود موعظه‌های منافقانه‌اش در باب «آزادی‌های لازم» و به رغم نفرت شخصی‌اش نسبت به لوئی بناپارت که وی را آدم مناسبی یافت تا کلاه سرش بگذارد و بعد پارلمان را مرخص کند - پارلمانی که تی‌یر کوتوله خوب می‌داند خارج از فضای مصنوعی‌اش، به درد هیچ کاری نخواهد خورد و محکوم به نابودی

۱. دون کارلوس (۱۵۶۸-۱۵۳۵) شهیار اسپانیایی که علیه پدرش توطئه کرد. شیلر در تراژدی خودش، با عنوان دون کارلوس، به این موضوع پرداخته است [متن انگلیسی].



است - باری، با وجود همه این‌ها، این مرد در همه دغلكاری‌های امپراتوری دوم، از تصرف رم توسط سپاهیان فرانسوی گرفته تا جنگ با پروس، که خودش با حملات زهراگین‌اش بر ضد وحدت آلمان به درگیری آن کمک کرد - آن هم نه از این جهت که چنین وحدتی بهانه‌ای ظاهری برای تحقق استبداد پروسى خواهد شد بل از آن رو که با این کار ضربه‌ای به حق مرسوم فرانسه دائر بر قطعه قطعه کردن آلمان وارد خواهد آمد - دست داشته است. تی‌یر که همیشه دوست داشته با آن دست‌های نیم‌وجبی‌اش شمشیر ناپولئون اول را، که خودش چکمه‌لیس تاریخی اوست،<sup>۱</sup> به روی اروپا افراخته کند، نوعی از سیاست خارجی را در پیش گرفته که از کنوانسیون لندن در ۱۸۴۸ گرفته تا تسلیم پاریس در ۱۸۷۱ و جنگ داخلی کنونی که وی در آن اسرای جنگی سدان و متز را با کسب اجازه از محضر بیسمارک رها می‌کند تا به جان مردم پاریس بیفتند، همه جا و همه وقت به تحقیر فرانسه انجام‌نده است. این مرد، با وجود انعطافی که در استعدادش دیده می‌شود و به زغم بی‌ثباتی در نقشه‌هایش، تمامی زندگانی‌اش را به متحجرت‌ترین وجه در قالبی مبتذل و عادی گذرانده است. هویدا است که چنین آدمی هرگز نمی‌توانسته است از جریان‌های عمیق جامعه مدرن سر در بیاورد؛ ولی حتی آشکارترین تغییرهای سطحی نیز از حد فهم و شعور مغزی که تمامی جوش و خروش‌اش چیزی جز پرداختن به لفاظی‌های زبانی نیست بیرون بوده. به همین دلیل بود که این آدم هرگز از این که هر نوع تغییری در نظام کهن حمایتی فرانسه را رد کند و آن را به عنوان کفر و زندقه مورد شماتت قرار دهد خسته نشده است.<sup>۲</sup> روزگاری

۱. تی‌یر چند اثر تاریخی نوشته است که مهمترین آن‌ها عبارتند از تاریخ انقلاب فرانسه و تاریخ دوره کنسولی امپراتوری، اشاره مارکس به همین موضوع است.  
۲. در فرانسه نوعی نظام حمایتی وجود داشت که خصوصیت آن بستن عوارض سنگین

که وزیر لوئی فیلیپ بود شروع کرد به بدگویی از احداث راه آهن، و می گفت که این کار نوعی توهم جنون آمیز است؛ چندی بعد، در مخالفت با لوئی بناپارت، هر اقدامی در جهت اصلاح نظام پوسیده ارتش فرانسه را در حکم توهین به مقدسات دانست. در طول عمر سیاسی اش، این مرد حتی یک بار دست به کاری نزده است که اگر شده سرسوزنی فایده عمومی و عملی داشته باشد. تنها زمینه ای که تی بر در آن همیشه خودش بوده، زمینه مال جمع کردن و ثروت اندوختن، و نیز نفرت از تولیدکنندگان واقعی ثروت بوده. او که به هنگام ورود به عنوان نخست وزیر در خدمت لوئی فیلیپ عین گدایان<sup>۱</sup> آس و پاس بود، موقعی که مقام اش را ترک گفت میلیون ها به جیب زده بود. آخرین کابینه ای که او در دوره همان پادشاه تشکیل داد (در اول مارس ۱۸۴۰) موضوع اتهام وی به رشوه خواری در ساحت مجلس نمایندگان شد، و تی بر هم در جواب این اتهام شروع کرد به اشک ریختن، اشکی که مثل زول فاور یا هر تمساح آدمخوار دیگری به آسانی در آستین دارد و هر وقت لازم بداند فرو می ریزد. در بوردو، نخستین اقدام اش برای نجات فرانسه از خانه خرابی قریب الوقوع مالی این بود که سه میلیون در سال به خودش اختصاص بدهد، و این کار نخستین و آخرین کلام «جمهوری مقتصدی» بود که وی تصویر آن را به رخ رای دهندگان پارسی اش در ۱۸۶۹ می کشید. یکی از همکاران سابق اش در مجلس نمایندگان ۱۸۳۰، که خود او هم سرمایه دار است ولی با وجود این از اعضاء فداکار کمون بود، یعنی آقای بسله (Beslay) در اعلامیه ای خطاب به تی بر که همین روزها منتشر شد چنین می گفت:

→ بر کالاهایی بود که از خارج می آمد. در نتیجه، برخی از کالاها، که در داخل تولید نمی شدند، به علت همین مالیات های سنگین به تدریج نایاب شدند.  
۱. مارکس نوشته است: Poor as Job. م

به اسارت کشیدن کار به دست سرمایه، این است بنیاد سیاست شما و از روزی که دیدید جمهوری کار در هتل دوویل مستقر شده شروع کردید به فریاد کشیدن و هر روز به فرانسویان گفتن که «این‌ها جنایتکارانند».

تی‌پر، که در رذالت‌های کوچکی سیاسی استاد شده، در پیمان‌شکنی و سوگند دروغ و خیانت مهارت یافته، و کار کشته همه نوع دوز و کلک‌های پست، تدابیر مزورانه و نامردی‌های حقیرانه در مبارزه احزاب در پارلمان است، همین که از کابینه رانده شد تردیدی در فتنه‌انگیزی به خود راه نداد و انقلابی به راه انداخت تا دوباره به مقام‌اش برگردد و همان انقلاب را در خون و آتش خفه کند، آن هم به کمک اندیشه‌هایی که در واقع چیزی جز پیشداوری‌های طبقاتی نیستند، و احساساتی قلبی که چیزی جز خودستایی نیست؛ با زندگانی خصوصی بی‌شرمانه‌ای که به همان اندازه زندگی سیاسی و عمومی‌اش تحقیربرانگیز است؛ حتی امروزه روز نیز که سرگرم بازی کردن نقش سیلا (Sylla)<sup>۱</sup> در فرانسه است باکی ندارد که با لاف و گزاف‌های مسخره‌اش بر کراهت نفرت‌انگیز اعمال‌اش بیفزاید.

با تسلیم کردن پاریس به دشمن، که نه فقط پاریس بلکه تمامی فرانسه را در اختیار پروس می‌گذارد، رشته دراز دسیسه‌چینی‌ها و خیانت‌هایی که غاصبان حکومت پس از ۴ سپتامبر دست در دست دشمن آغاز کرده بودند، همان طور که تروشو در شامگاه همان روز به زبان آورده بود، به سرانجام خود می‌رسد. از سوی دیگر، این واقعه گشاینده جنگ داخلی‌ای است که این غاصبان بر آن بودند که از آن پس با کمک پروس بر ضد جمهوری و پاریس به راه بیندازند. دام جنگ داخلی در همان مواد

۱. Sylla، سردار رومی (۱۷۸-۱۳۸ پ. م) که پس از پیکارهایی در یونان و آسیا، به عنوان «دیکتاتور مادام‌العمر»، خدایگان رم شد. م

تسلیم‌نامه نهفته بود. در آن لحظه، بیش از یک سوم سرزمین فرانسه در دست دشمن قرار داشت، پایتخت با ولایات و شهرستان‌هایش بی‌ارتباط بود و همه راه‌های ارتباطی متلاشی و از هم گسسته بودند. گزینش نماینده واقعی فرانسه در چنین شرایطی امکان نداشت چرا که لازم بود مدت زیادی برای تدارک این کار صرف شود. به همین دلیل بود که در قرارداد تسلیم آمده بود که در عرض هشت روز باید مجلس تشکیل شود و این مدت آن چنان کوتاه بود که در بسیاری از مناطق فرانسه خبر انجام انتخابات همان شبی رسید که فردایش قرار بود انتخابات انجام شود. علاوه بر این، این مجلس فقط یک هدف داشت و آن این که در باره صلح یا جنگ تصمیم بگیرد، و، احتمالاً، قرارداد صلحی منعقد سازد. مردم حس می‌کردند که مواد خود قرارداد تسلیم و آتش بس به گونه‌ای است که ادامه جنگ را ناممکن می‌سازد و بنابراین برای امضاء صلحی که بیسمارک تحمیل‌اش کرده بدترین‌های فرانسه همانا بهترین‌ها هستند. اما خودتی‌یر که با همه این پیش‌بینی‌های احتیاطی هنوز ناخرسند بود، حتی پیش از آن که خبر ترک مخاصمه در پاریس پخش شود، برای گشت و گذارهای انتخاباتی راهی شهرستان‌ها شد تا حزب لژیتمیست‌ها را به سوی خود جلب کرده، دوباره به صحنه‌اش برگرداند. حزبی که می‌بایست، در کنار اورلئانیست‌ها، جای طرفداران بناپارت را که دیگر تحمل‌شان ممکن نبود بگیرد. وی از این‌ها ترسی نداشت. آیا بهتر از آنان که ممکن نبود بتوانند مدیران و حاکمانی برای فرانسه مدرن باشند، و، بنابراین رقبایی بی‌مقدار بیش نبودند، به عنوان ابزار ارتجاع، می‌شد حزبی را یافت که کردار و عمل‌اش چنانکه خودتی‌یر اعلام داشت (در مجلس، ۵ ژانویه ۱۸۲۳) «همیشه از سه چیز خارج نبوده: تهاجم به خارج، جنگ داخلی و ایجاد هرج و مرج»؟ این لژیتمیست‌ها به راستی

اعتقاد داشتند که هزارهٔ باز پسمانده‌ای که آنان سال‌های سال در انتظارش به سر برده بودند سرانجام فرا خواهد رسید. فرانسه زیر چکمهٔ تهاجم خارجی به سر می‌برد؛ یک امپراتوری سقوط کرده بود، بناپارت اسیر دشمن بود، ولی آنان، این لژیونیمیس‌ها، که نمرده بودند. چرخ تاریخ آشکارا به عقب برگشته بود تا در همان جایی متوقف شود که «مجلس نمایندگان» ۱۸۱۶ نامیده می‌شد.<sup>۱</sup> در مجلس‌های دورهٔ جمهوری، از ۱۸۴۸ تا ۱۸۵۱، این‌ها همیشه قهرمانانی آموخته و مجرب داشتند که از منافع‌شان دفاع کنند؛ اکنون ولی کسی در بین نبود جز امربرهای سادهٔ حزب که به مجلس هجوم می‌آوردند: همه از خوک‌های شهوت‌بارهٔ فرانسه.<sup>۲</sup> همین که این مجلس متشکل از «دهاتی‌ها»<sup>۳</sup> در بوردو منعقد گردید، تی‌یر به وضوح به همه فهماند که شرایط مقدماتی صلح می‌بایستی بیدرنگ پذیرفته شوند و نیازی حتی به بحث و تبادل نظرهای معمولی پارلمانی نیست؛ فقط به همین شرط است که پروس به آن‌ها اجازه خواهد داد که علیه جمهوری و دژ مستحکم آن یعنی پاریس دست به اقدام جنگی بزنند. ضد انقلاب در واقع فرصتی که از دست بدهد نداشت و می‌بایستی به فوریت دست به کار می‌شد. در دوران امپراتوری دوم بدهکاری ملی به تقریب دو برابر شده و همهٔ شهرهای بزرگ به شدت وامدار شده بودند. جنگ باعث شده بود که مخارج و هزینه‌ها به نحو وحشتناکی باد کند و همهٔ منابع ملت به غارت رود. وجود شیلوک

۱. مجلسی که در ۱۸۱۶ تشکیل شد عمدتاً از نمایندگان سلطنت طلب افراطی، از جناح‌های اشرافیت، بود که تفکر و رفتار ارتجاعی‌شان معروف بود.

۲. Pourceaugnac of France، بخش اول کلمه به معنای خوک است، و مجازاً به معنای کسی که به شهوت‌بارگی مشهور است. م

(Shylock)<sup>۱</sup> پروسی هم در خاک فرانسه، که تقاضای تأمین معاش و نگاهداری نیم میلیون سرباز خودش را داشت، و پنج میلیارد غرامت با ۵ درصد بهره اقساط پرداخته را می‌طلبید، قوز بالای قوز بود که فرانسویان را خانه خراب می‌کرد. چه کسی می‌بایست این صورت حساب‌ها را بپردازد؟ فقط با ساقط کردن جمهوری می‌شد کسانی که ثروت‌های کشور را در اختیار خود می‌گرفتند بتوانند امیدوار باشند هزینه‌های این جنگ، جنگی را که خودشان ایجاد کرده بودند، بر تولیدکنندگان تحمیل کنند. باری، درست همین خانه‌خرابی فرانسه بود که این نمایندگان میهن‌پرست مدافع مالکیت ارضی و سرمایه را و می‌داشت تا زیر نظارت مستقیم و حمایت اعلای دشمن متجاوز و چیره‌گر، نوعی جنگ داخلی را با این جنگ خارجی پیوند بزنند، و شورش برده‌داران را راه بیندازند.

برای جلوگیری از توطئه، یک مانع بزرگ وجود داشت: پاریس. خلع سلاح کردن پاریس نخستین شرط موفقیت بود. به همین دلیل، تی‌یر به پاریس اخطار کرد که سلاح را بر زمین بگذارد. سپس با تظاهرات سرسام‌آور ضد جمهوریخواهی از سوی هواداران مجلس «دهاتی‌ها»، و اظهارات چند پهلوی خود تی‌یر در باب این که آیا جمهوری قانونی هست یا نه، مردم پاریس را به ستوه آوردند. بر همه این‌ها باید اقدامات زیر را هم افزود: تهدید به این که رأس [جمهوری] را خواهند زد و پایتخت را از پاریس به جای دیگری خواهند برد؛ صدور احکام سفارت برای کسانی که اورلئانیست بودند؛ اعلام قوانین دوفور (Dufaure) در مورد موعد پرداخت اقساط بازرگانی و کرایه خانه‌ها که بازار و صنعت پاریس را خانه خراب می‌کرد؛ گذراندن عوارض و مالیات پوئه - کرتیه

(Pouyer-Quertier) به صورت دوساتیم بر هر گونه نشریه؛ صدور احکام مرگِ بلانکی و فلورانس (Flourens)؛ لغو امتیاز روزنامه‌های جمهوریخواه؛ انتقال مجلس به ورسای؛ تجدید حالت حکومت نظامی که پالیکائو (Palikao) برقرار کرده و ۴ سپتامبر آن را لغو کرده بود؛ انتصاب وینوآ (Vinoy) «دسامبری کار» به عنوان فرماندار این شهر، و والانتن (Valentin)، ژاندارم امپراتوری، به عنوان رئیس شهربانی، و سرانجام، انتصاب اورل دو پالادین (Aurelle de Paladines)، ژنرال ژوئیت، به عنوان سر فرمانده گارد ملی.

و حالا ما سوآلی داریم از آقای تی‌یر و دستیارانِ دفاع ملی‌اش که زیر فرمان او هستند. همه می‌دانند که تی‌یر، با واسطه‌گری وزیر مالیه‌اش، پویه - کرتیه، یک قرضه دو میلیارد فرانکی گرفته بود که فوراً هم قابل پرداخت بود. سوآل ما این است. آیا درست است که:

(۱) این معامله چنان ترتیب داده شده که یک رشوه چندین صد میلیون به جیب کسانی چون تی‌یر، ژول فاوور، ارنست پیکارد، پویه - کرتیه و ژول سیمون ریخته شود؟

(۲) این که هیچ پولی از این قرضه داده نشود مگر بعد از «آرام کردن» پاریس؟

در هر صورت، قضیه می‌بایستی بسیار فوریت داشته باشد، زیرا تی‌یر و ژول فاوور، به نام اکثریتِ مجلسِ بوردو، بی‌هیچ شرم و ملاحظه‌ای به سراغ سپاهیان پروس رفتند و از آن‌ها خواستند که زودتر دست به کار شوند و پاریس را بگیرند. ولی، همان طور که بیسمارک، در بازگشت‌اش به آلمان، در جلوی ستایشگران کوتاه‌نظر فرانکفورتی‌اش، آشکارا و با خنده‌ای زیرکانه اعلام داشت، این موضوع جزو نقشه‌های او نبود.